

مجوز نشر این فیلمنامه در سال ۱۳۸۸ از طرف وزارت ارشاد در تهران صادر شده است. همه حقوق مادی و معنوی این اثر برای نویسنده آن ترانه جوانبخت محفوظ است. هرگونه استفاده کتبی یا غیر کتبی از این فیلمنامه به صورت چاپ و نشر و یا اجرا در سینما بدون اجازه کتبی از نویسنده این اثر ممنوع است.

معما

کتابخانه ملی. روز. داخلی

مینا و نسرین روی دو صندلی روبروی هم در راهرو نشسته‌اند. میز چوبی بزرگی جلوی یکی از آنها قرار دارد. جلوتر در اتاقی سه زن مشغول ثبت چند کتاب هستند. گاهی زن‌های کارمند کتابخانه که در اتاق هستند از روی صندلی‌هایشان بلند می‌شوند و در اتاق راه می‌روند. کاغذی برمی‌دارند و دوباره روی صندلی‌شان پشت کامپیوتر می‌نشینند و متنی را حروفچینی می‌کنند. کنار مینا یک کوله پشتی است. نسرین کیفش را روی میز گذاشته. مینا کوله پشتی‌اش را باز می‌کند و کتابی از آن بیرون می‌آورد. نسرین با کنجکاوی به کتاب نگاه می‌کند.

مینا تو این کتاب یه فیلم نامه است.

نسرین راجع به چی هست؟

مینا یک موضوع نداره. چند متن تو در تو با همه که حلقه‌وار در انتهای فیلمنامه به بخش اولش برمی‌گرده.

نسرین چه جالب. شما خیلی وقته فیلمنامه می‌نویسین؟

مینا چهار سالی میشه.

نسرین چند تا فیلمنامه تا حالا نوشتین؟

مینا چهار تا. هر چهار تا رو امروز آوردم کتابخونه ملی.

نسرین ویژگی فیلمنامه‌هاتون رو همیشه بگین؟

مینا فیلمنامه‌های من با نوع نگاهی که تا به حال باهاش فیلمنامه نوشتن فرق داره.

نسرین همیشه واضح‌تر بگین؟

مینا تو فیلمنامه‌هایی که تا به حال نوشته شده نوآوری تو متن فیلمنامه نداریم و موضوع‌هایی که انتخاب می‌کنن به سادگی شروع و تموم میشه در حالی که تو فیلمنامه‌های من نویسنده و خواننده تو متن حضور دارن و هر کدوم نقش‌های جداگانه ای رو عهده‌دار هستن.

نسرین همیشه قسمت اول یکی از فیلمنامه‌هاتون رو بخونین؟

[مینا کتابی که در دستش است را باز می کند و بعد از ورق زدن چند صفحه از آن شروع به خواندن اولین سطر فیلم نامه می کند]

مینا [با صدای بلند] به خودم می گویم باید یاد او را در دلتان زنده نگه دارم. حتما از خودتان می پرسید از چه کسی حرف می زنم. جواب را در چند سطر بعدی پیدا کنید. انتهای این متن مرا به کجا می برد؟ آیا او می داند؟ آیا سطرها جواب را در خود دارند؟ یادم هست برف می بارید.

یک جاده [گذشته]. روز. خارجی

[یک دختر جوان در حالی که برف می بارد در یک جاده مشغول پیاده روی است. مردی که در یک گاری اسب پیری را با شلاق می زند به دختر نزدیک می شود]

مرد کجا میری؟

دختر مدرسه

مرد برسونم؟

دختر نه. ممنون. دیگه راهی نمونده.

[دختر چند دانه برف را که روی صورتش می افتد پاک می کند]

مرد برف سنگینیه. پیاده روی تو برف ناراحتت نمی کنه؟

دختر نه. برف منو همیشه یاد موهای مادر بزرگم میندازه.

مرد زنده است؟

دختر نه. دو سال پیش از دنیا رفت.

مرد برسونم؟

دختر نه. ممنون.

[مرد در حالی که شلاقش را بلند می کند و به پشت گردن اسب فرود می آورد هی

هی کنان گاری را می راند و دور می شود]

اتاق یک خانه [گذشته]. شب. داخلی

[یک دختر بچه و یک پسر بچه کنار یک پیرزن پاهایشان را زیر کرسی گذاشته اند و پیرزن برایشان قصه می گوید]
پیرزن دیشب تا کجا براتون گفتم؟

دختر بچه تا همون جا که دختر کتابش رو بست و گرفت زیر درخت خوابید.
پسر بچه مامان بزرگ همیشه امشب بیشتر برامون قصه بگی؟
پیرزن آگه مٹ بچه های خوب ساکت باشین و مٹ دیشب وسط حرفم نپرین آره.
 [بچه ها با کنجکاوی دستشان را زیر چانه شان می گذارند. پیرزن تک سرفه ای می کند و شروع به قصه گفتن می کند]
پیرزن قصه به اینجا رسید که دختر از شدت خستگی زیر درخت خوابید. هنوز مدتی نگذشته بود که صدایی از خواب بیدارش کرد.

کلاس درس یک مدرسه [گذشته]. روز. داخلی

[زنی جوان که معلم کلاس است پشت میزش جلوی کلاس نشسته. دختر بچه ای مشغول خواندن متنی از دفترش است. دختر بچه های کلاس به دقت به او گوش می کنند]

دختر بچه [با صدای بلند] حالا دیگر او نیست اما در این متن با من حرف می زند. ما بچه ها پاهایمان را زیر کرسی قایم کرده ایم تا سرما را حس نکنیم و نگاه گرم او و قصه هایی که بر ایمان می گوید بیشتر گرممان کند. مادرم به مادرش نگاه می کند و ما به دستهای چروکیده او. راستی او وقتی جوان بود چه کار می کرد؟ جواب را در چند سطر بعدی پیدا کنید.

[دختر به این قسمت از نوشته اش که می رسد مکث می کند و به معلم نگاه می کند]

معلم ادامه بده.

حیات کتابخانه ملی [اکنون]. روز. داخلی

[مینا و نسرين روی یک نیمکت در حیات کتابخانه نشسته اند. مینا همان کتاب را ورق می زند]

مینا [با خوشحالی] سرمای برف تو اون صحنه فیلم رو حتی از دست زدن به این صفحه از فیلم نامه حس می کنم!

نسرين جالبه. چند سطر بعدی این فیلم نامه به کجا می رسه؟

مینا کار مادر بزرگم رو ببین.

نسرين چه کار می کرد؟

اتاق یک خانه [گذشته]. روز. داخلی

سه زن جوان کنار هم مشغول فرش بافی در یک اتاق هستند. فرش نیمه بافته روبرویشان آویزان است. زن وسطی از دو زن دیگر بهتر فرش می بافت. زنها بدون این که به هم نگاه کنند با هم حرف می زنند.

زن وسطی فکر کنم تا هفته دیگه تمومش کنیم.

زن راستی مهارت تو بیشتر از ما دو تاست.

زن چپی خب معلومه. چون نرگس بیشتر از ما فرش بافته.

زن وسطی پولدارا فرش رو سوغات می برن خارج.

زن چپی نرگس! پسر عموی تیمور خان که تو رو می خواد بیره خارج نه

فرش رو!

هر سه تا با هم می خندند.

زن وسطی من که بله بهش نگفتم.

زن راستی من جای تو بودم جواب مثبت می دادم.

زن وسطی به خاطر پولش؟

زن چپی نه. به خاطر خارج رفتنش!

زن وسطی یعنی انقدر خارج رو دوست دارین؟

زن چپی من که خیلی.

زن راستی من نه. به خاطر قیافه اش گفتم. توی محل به زبون همه افتاده که مرد

به خوش قیافگی اون ندیدن.

زن وسطی پس بخشیدم به شما دو تا. چون اینا خوشبختی نمیاره.

زن چپی نرگس راست میگه.

زن راستی نرگس از اولم فکرش از من و تو بهتر بود.

زن وسطی حالا کو تا ازدواج من؟

زن چپی از دستش نده.

زن راستی من اگه جای نرگس بودم ...

زن وسطی دق کردم از دست شما دو تا.

سه تایی با هم می خندند.

زن وسطی اگه به کلمه دیگه ازش بگین ...

زن راستی مثلا چی میشه؟

زن چپی حتما به جای ما سه تا کلمه ها با هم دعواشون میشه!

زن راستی کلمه ها که آدم نیستن با هم دعواشون بشه.

زن چپی خب به جای دعوا به صورت هم خیره می مونن.

زن وسطی [با تعجب] خیره می مونن؟

زن راستی تصور کنین کلمه هایی که ما به هم میگییم آدم و میمون بشن.

زن چپی [با تعجب] آدم و میمون؟

یک خیابان پهن [گذشته]. روز. خارجی

از دحام زیادی در خیابان است. وسط جمعیت یک لوطی و پسر بچه ای که برایش کار می کند ایستاده اند. مردم با کنجکاوی به لوطی و پسر نگاه می کنند. چشمان یک مرد جوان به صورت پسر خیره مانده. از قیافه پسر معلوم است که خیلی در زندگی زجر کشیده. میمونی کنارش است. میمون زنجیرش را می کشد اما فایده ندارد و لوطی با خشونت او را به سمت خودش می کشد. قرار است پشتک و وارو زدن میمون را با پرتاب کردن توپ ها در هوا و چرخاندن آنها با دو دست به حاضران نشان دهد. میمون کارش را شروع می کند و پشتک وارو می زند. چند بار که تکرار می کند خسته می شود و می رود یک گوشه و به حاضرین کنجکاوانه نگاه می کند. مرد پسر را صدا می کند.

مرد [با خشونت] کارت رو شروع کن.

مرد دوباره همین جمله را می گوید اما پسر حرفی نمی زند.

حیاط کتابخانه ملی. ادامه [اکنون]

[مینا و نسرین همچنان روی یک نیمکت در حیاط کتابخانه نشسته اند. مینا انگشت شستش را لای کتاب می گذارد و آن را می بندد]

مینا از خودتون می پرسین چرا پسر حرفی نمی زنه؟ سطرهای کتاب من خیابونای تهرانه. جواب رو تو چند سطر بعدی پیدا کنین.

نسرین یعنی جواب تو چند خیابون اون ورتره؟

مینا با حرکت سر تایید می کند.

خیابان پهن. ادامه [گذشته]

پسر کارش را شروع می کند. توپ ها را در هوا می اندازد و به سرعت آنها را با دو دستش می گیرد و دوباره می چرخاند. هوا خیلی گرم است و دانه های عرق بر پیشانی اش نشسته اما با بی تفاوتی ادامه می دهد. مرد جوانی که روبروی پسر ایستاده و او را تماشا می کند تحمل گرما را ندارد. شیشه آبی از کوله پشتی اش

درمی آورد. آن را باز می کند و آب را با حرص به صورتش می ریزد. قدری خنک می شود. با حرکت دست با پسر که کارش تمام شده و نگاهش می کند حرف می زند. پسر مثل اوست و این آنها را یکی می کند. پسر منظورش را می فهمد و سرش را به علامت منفی تکان می دهد. مرد در شیشه آب را می بندد و آن را در کوله اش می گذارد. نمایش که تمام می شود پسر کلاهش را جلوی مردم می گیرد و پول جمع می کند. یک پیرمرد از میان جمعیت چند جمله زیر لب زمزمه می کند.

پیرمرد قرار است آقای زمستان با خانم بهار ازدواج کند. هنوز پاییز است ونمی دانم چند نفر را برای جشن ازدواجشان دعوت کرده اند. جواب را در چند سطر بعدی پیدا کنید.

اتاقی در یک خانه [گذشته]. روز. خارجی

مینا و نسرین با هم حرف می زنند. مینا نقشه جهان را در دست دارد. نسرین به او و به نقشه نگاه می کند.

مینا به نقشه جهان نگاه می کنم. گریه ما عجب خوب جایی ایستاده بقیه کشورها حسادتش رو می کنن. چهار اقلیم آب و هوایی خودش نعمت بزرگیه. کلمات رو جمع کردیم تاریخ رو تا کردیم و حالا کاغذ پاره های گذشته رو نگاه می کنیم. روح بزرگان ما رو ملامت می کنه. نصف جمعیت زمین منتظر

شروع شدن مراسم هستن. از شادی ضربان قلبم منو صدا می کنه. قلبم میگه که این ازدواج برای همیشه است برخلاف ازدواج ما آدما که گاهی چند ماه هم طول نمی کشه. خیلی انتظار کشیدم تا تو این مراسم شرکت کنم. آخه می دونی آقای زمستان خیلی وقت بود به خانم بهار پیشنهاد ازدواج داده بود.

نسرین [با تحسین] درباره رسیدن بهار و توجه نصف جمعیت زمین به او مدن بهار جالب نوشتی.

مینا حالا نوبت کوهنورداست.

نسرین [با تعجب] کوهنوردا؟

مینا آره. نگاه کن.

مینا دست راستش را روی نقشه جهان حرکت می دهد و انگشت سبابه اش را روی علامت یک کوه می گذارد.

ارتفاعات پر برف البرز [گذشته]. روز. خارجی

یک گروه صعود از البرز از کوه بالا می روند. یک دختر نوجوان هم با آنهاست. پایش را روی صخره ای می گذارد. با احتیاط میخ را در صخره محکم می کند و بالا می رود. مردی آهسته دنبالش بالا می رود. دیگر چیزی تا قله نمانده. همگی پایشان را به قله کوه می گذارند و یک عکس یادگاری از گروه را آن بالا در برف نصب می کنند. مردی به دختر جوان نزدیک می شود.

مرد تا به حال چند بار کوهنوردی کردین؟

دختر خیلی.

مرد چند بار تا قله بالا اومدین؟

دختر این اولین باره که قله یک کوه رو همراه یه گروه فتح می کنم.

مرد صعود خوبی بود.

افراد گروه لبخند زنان از بالای قله به اطراف نگاه می کنند.

حیات کتابخانه ملی. ادامه [اکنون]

[مینا روی نیمکت جا به جا می شود. نسرین با کنجکاو به او نگاه می کند. مینا

انگشت شستش را از لای کتاب برمی دارد]

مینا حتما از خودتون می پرسین اونا چند نفرن؟

نسرین آره.

مینا چند روز بعد همون دختر جوون تو شهر دوستش رو می بینه و با هم میرن

کافی شاپ. جواب رو تو همون جا به دوستش میگه.

یک کافی شاپ. روز. داخلی

دختر آفتاب به سرمون می تابید. حسابی عرق ریختیم و بالا رفتیم. خیلی هیجان داشتم. می خواستم بدونم از اون بالا البرز چه شکلیه. می خوام بدونی کدوم قله البرز بود؟

دوستش آره.

دختر به موقع خاطره نویسی می کردم. دفتر خاطراتم الان همراهه. دختر دفتر را از کیفش بیرون می آورد. آن را باز می کند و شروع به خواندنش می کند.

دختر یک نفس بالا آمده ایم. ما گروه مشتاق فتح مرگ فقط برای خوردن غذا و قدری استراحت توقف کرده ایم. نصف گروه بعد از من می آیند و بیست نفر قبل از من به قله رسیده اند. من نفر وسطی جوان ترین فرد گروه هستم. دختر نگاهش را از دفتر به دوستش می دوزد.

دختر برات مشخص شد ما چند نفر بودیم؟

دوستش آره. ادامه بده.

دختر دوباره به دفترش نگاه می کند و ادامه متن را می خواند.

دختر به نظر مسئول گروهمان من از همه اشتیاقم برای فتح قله بیشتر است. بقیه بار دوم یا چندمشان است اما همیشه اولین بار هیجانی متفاوت دارد. البرز مثل مادری پر غرور به بلند قد ترین فرزندش نگاه می کند.

دختر دوباره سرش را از دفترش بلند می کند و به دوستش نگاه می کند.

دختر برات مشخص شد کدوم قله البرز بود؟

دوستش آره.

حیات کتابخانه ملی. ادامه [اکنون]

[مینا و دوم قدری سکوت می کنند و به ساختمان کتابخانه ملی نگاه می کنند. بعد دوباره به هم نگاه می کنند]

مینا من این فیلم نامه رو پله پله با طرح سؤال های مختلف بردم جلو. مخاطب فیلم جواب هر سؤال رو تو صحنه بعدی فیلم پیدا می کنه.
نسرین جالبه. ادامه بدین.

مینا دوباره شروع به خواندن متن فیلم نامه اش می کند.

مینا کلمات هم انگار مثل سنگ های کوه به شما نگاه می کنند. می خواهید قله این متن را فتح کنید. می خواهید بدانید از چه کسی آخرین سؤال را خواهید پرسید. سطرهای این متن ردیف صندلی های سینماست. جواب را در چند سطر بعدی پیدا کنید.

نسرین یعنی کجا؟

مینا یه راهنمایی به مخاطب فیلم کردم. نوشتم برای پیدا کردن جواب جلوی ردیف اول صندلی های سینما رو ببینین.

نسرین [با تعجب] سینما؟

مینا آره. چون تو این فیلم نامه برخلاف بقیه فیلم نامه ها مخاطب با نویسنده و بازیگر در تماس مستقیمه و حرفشون رو به هم میزنن.

یک خیابان جلوی سینما. روز. خارجی

جمعیت زیادی جلوی یک سینما ایستاده اند. عده ای جلوی باجه بلیط فروشی دیده می شوند. دختری به انتظار دوستش کنار باجه ایستاده. دختر دیگری به او نزدیک می شود.

دختر دوم خیلی وقته منتظر می؟

دختر اول بیست دقیقه میشه.

دختر دوم ببخش دیر شد. جا برای پارک کردن ماشین پیدا نکردم.

دختر اول این فیلم رو قبلا دیدم.

دختر دوم نگفته بودی.

دختر اول فکر کردم اگه بهت بگم بری سراغ یه فیلم دیگه.

دختر دوم نه. چه اشکالی داره؟ آدم بعضی فیلم ها رو چند بارم ببینه انقدر براش تازه است که بازم میخواد ببینه.

دختر اول به خاطر سبک فیلم نامه اش دوباره می خوام ببینم.

دختر دوم جدیده؟

دختر اول آره. با بقیه فیلم نامه ها فرق می کنه.

دختر دوم بریم بلیط بخریم.

هر دو در صف بلیط فروشی می ایستند. بعد از چند نفر بالاخره نوبتشان می شود.

دختر دوم اولی را مهمان می کند.

دختر دوم مهمون منی.

دختر اول باشه. ممنون.

دختر دوم سرش را به طرف باجه می گیرد و با بلیط فروش حرف می زند.

دختر دوم آقا بلیطی چنده؟

بلیط فروش هزار تومن.

دختر دوم دو اسکناس هزار تومانی از کیفش بیرون می آورد و به بلیط فروش می

دهد. بلیطها را می گیرد و سرش را به طرف دوستش برمی گرداند.

دختر دوم بریم تو.

دختر دوم بلیط را دم در ورودی سینما به دربان می دهد. هر دو وارد سینما می شوند.

حیات کتابخانه ملی. ادامه [اکنون]

[مینا و دوم دوباره سکوت می کنند. نسرین قدری فکر می کند]

مینا تو فکر رفتین.

نسرین از خود فیلم تو فیلم نامه نوشتین.

مینا چطور مگه؟

نسرین برام تازگی داره.

مینا ادامه اش ورود کلمه های متن فیلم نامه به فیلمه.

نسرین [با تعجب] کلمه ها؟

مینا بله. حالا نوبت کلمه هاس.

سالن سینما. روز. داخلی

جمعیت مشغول دیدن فیلم هستند. دو دختر کنار هم روی دو صندلی ردیف پنجم نشسته اند و به پرده سینما نگاه می کنند. شهاب و سهیل در فیلم مشغول نزاع هستند. اتاقتشان کوچک و نیمه تاریک است و به جز پنجره ای با پرده مشکی و یک طبل کهنه یک شمع روی میزی کنارشان دیده می شود.

شهاب [عصبانی] مگه نگفتم با زن من کاری نداشته باش؟

سهیل [با تعجب] من زن تو رو تا حالا ندیدم.

شهاب مگه تو همون کلمه آخر متن نیستی؟

سهیل [با تعجب] کدوم متن؟

شهاب [با دلخوری] متن فیلم نامه دیگه؟

سهیل کدوم فیلم نامه؟

شهاب اسمش معماس. نویسنده اش رو میشناسم.

سهیل خب خود تو هم یه کلمه از همین فیلم نامه ای.

شهاب من تو همه قسمتای فیلم نامه پیش زنم هستم به جز...

سهیل به جز چی؟

شهاب به جز بخش آخر فیلم نامه که تو با تقلب جای منو تو متن گرفتی.

سهیل [با تعجب] من؟

شهاب آره. چه انکارم می کنه. اصلا بیا بریم پیش بقیه کلمه ها. [با دست به طبلی
که کنارش است اشاره می کند] روی این طبل بکوبم میریم پیششون.
شهاب روی طبلی که کنارش روی زمین گذاشته چند بار می کوبد.

باغ. روز. خارجی

سهیل و شهاب کنار هم به همراه تعدادی زن و مرد روی چند صندلی در یک باغ نشسته اند.

شهاب بهتره از کلمه ها اصل ماجرا رو بپرسیم.

سهیل نیازی نیس.

شهاب دیدی قلب تو کارته.

سهیل واسه این میگم نیازی نیس چون می تونیم به جای کلمه ها از مخاطبای این فیلم که دارن ما رو می بینن بپرسیم کی راست میگه.

شهاب مخاطبا از کجا بدونن؟ بهتره از کلمه ها بپرسیم.

سهیل تو با کلمه ها دسیسه کردی علیه من تا منو از متن بیرون کنی.

شهاب هیچم این طور نیس. اگه بی تقصیر باشی می تونی تو متن بمونی.

سهیل ببینیم بقیه کلمه ها چی میگن.

شهاب [خطاب به دختر بچه ای که کنارش روی یک صندلی نشسته] زن منو ندیدی؟

دختر بچه چرا دیدمش.

شهاب کجاس؟

دختر بچه اونم با نویسنده و بقیه کلمه هاس.

شهاب [عصبانی] اگه بی تقصیره چرا در رفته؟

دختر بچه مگه چی کار کرده؟

شهاب آخر متن منو تنها گذاشته رفته با این یارو [اشاره به سهیل]

دختر بچه ولی ما که وسط منتیم نه آخرش.

سهیل [خطاب به شهاب] ببین یه دختر کوچیک از تو بهتر فکر می کنه.

شهاب [خطاب به دختر بچه] من آخر کار رو پیش بینی کردم. اصلا تقصیر نویسنده است.

سهیل بیچاره نویسنده. اون همه کارها رو به ماها واگذار کرده.

دختر بچه بریم پیش پدر بزرگم.

اتاق نشیمن. روز. داخلی

چند زن و مرد در یک اتاق که پنجره اش رو به باغ است ایستاده اند.

پیرمردی بین آنهاست. شهاب و سهیل همراه دختر بچه وارد اتاق می شوند.

پیرمرد [خطاب به شهاب] می بینم که بازم سر و صدای بیخودی راه انداختی.

شهاب [با دلهره] شماین؟

سهیل [خطاب به شهاب] این پیرمرد کیه؟

شهاب [خطاب به سهیل] متته.

سهیل [با تعجب] متن؟

دختر بچه [خطاب به سهیل] بابا بزرگم خیلی با سخاوته. جرم این بی توجهی

اخراج از متته.

پیرمرد [خطاب به سهیل] چون تازه واردی اشکالی نداره.

پیرمرد دستی به سر دختر بچه می کشد.

پیرمرد [خطاب به دختر بچه] عیبی نداره بابا جون. اون تازه وارده.

سهیل [خطاب به دختر بچه] نویسنده کی برمی گرده؟

پیرمرد [خطاب به سهیل] نوه ام شوخی کرد. نویسنده از دست شماها نرفته بیرون.

یه نویسنده به قتل رسیده. نویسنده ما رفته مراسم ختمش.

شهاب پس در نرفته.

پیرمرد معلومه که نه. از دست کی می خواد در بره؟ هیچ نویسنده ای از متن و

کلمه هاش فرار نمی کنه. بهتره دیگه ما بریم. شماها بیخودی سر و صدا نکنین.

پیرمرد با دختر بچه از اتاق خارج می شوند. بقیه پشت سر آنها از اتاق بیرون می

روند.

شهاب با دیدن پیرمرد یه قسمت از متن یادم اومد. الان از حفظ برات می خونم.

[مکث می کند. صدایش را صاف می کند] فصل ها در این متن طی شد. دست شما

دست کلمه ها رو فشرده. صدای باران رو می شنوین؟ چشمی هست که با این متن به آینده اشک می ریزه. آینده فتح قله های ناشناخته. آینده پسرهای کولی بیچاره. آینده نویسندگی هایی که در متن حضور ندارن. دلی هست که فضای کلمه ها رو به عشق این آینده مجهول آمیخته. دلی هست که لابه لای این متن می تپه. از خودتون می پرسین منظورم دل چه کسی یه؟ چند سطر بعدی سطر اول این داستان نیمه کاره است. جواب رو تو چند سطر بعدی پیدا کنین.

سهیل حالا سطر اول رو از کجا پیدا کنن؟

شهاب سطر اول رو نویسنده خونده.

سهیل واسه کی؟

شهاب واسه خیلی ها.

سهیل مثلاً؟

شهاب یکیش همون زنیه که باهش تو کتابخونه است.

سهیل تو از کجا می دونی؟

شهاب خود نویسنده بهم گفت میره کتابخونه و متن رو واسه اولین زنی که ازش درباره اش پرسید می خونه.

سهیل یعنی بیرون از متن؟

شهاب آره.

سهیل چطوری؟

شهاب همون پیرمرد باید ما رو از اینجا بیرون کنه. این دفعه به طبل خودش می زنه. نیگا کن.

شهاب به گوشه اتاق می رود و با شدت هر چه بیشتر چند بار به طبلی که روی زمین است می کوبد. دوباره سر و کله پیرمرد و نوه اش و بقیه پیدا می شود.

پیرمرد [با دلخوری] باز شروع شد؟

شهاب ما رو بیرون کن.

پیرمرد کجا می خواین برین؟

شهاب پیش نویسنده.

پیرمرد ولی نویسنده که تو مراسم ختمه.

شهاب اول تو حالا میریم بعد تو اکنون.

پیرمرد هر چی سرتون بیاد تقصیر خودتونه.

شهاب باشه. موافقم. [خطاب به سهیل] نظر تو چیه؟

سهیل منم موافقم.

پیرمرد [با عصبانیت] برین بیرون. دیگه اینجا پیداتون نشه.

پیرمرد هر دو را از اتاق بیرون می کند. بقیه به او نگاه می کنند.

سالن پذیرایی یک خانه. روز. داخلی

جمعیت سیاه پوش عزادار روی صندلی هایی که دور تا دور سالن است نشسته اند.

یک مرد بلندگو به دست مشغول سخنرانی ست.

سخنران مرحوم میرزایی نویسنده دوازده رمان و پنج مجموعه داستان بود.

تعداد زیادی هم کتاب ترجمه داشت. شاعر هم بود. شعری که این اواخر نوشته بود

رو به یادش می خونم.

یاد من باش

وقتی خستگی

در تن کلمه ها موج زند

یاد من باش

وقتی زندگی رحم را از لبانش برگیرد

باید دوباره جاری شد در سوسوی نوشته هایم با قایقی به وسعت ابدیت بر رودخانه

ای از کلمه ها دو مرد از کنار سخنران رد می شوند و به طرف زنی می روند.

شهاب [خطاب به زن] سلام.

زن سلام. شماها اینجا چی کار می کنین؟

سهیل [خطاب به زن] ما رو با بقیه جا گذاشتین.

زن [خطاب به سهیل] گفتم این دوستت [با دست به شهاب اشاره می کند] متن
رو بهت نشون بده تا من بیام.

سهیل [به تمسخر] همون پیرمرده؟

زن کدوم پیرمرد؟

شهاب مهم نیس.

زن چرا مهمه. ولی جاش اینجا نیس. من تا دو ساعت دیگه میام بیرون.

سهیل ما هم اینجا می مونیم.

زن [با تعجب] تو این مراسم؟

شهاب [با اعتراض] چه اشکالی داره؟

زن بمونین ولی سر و صدا نکنین.

صدای سخنران دوباره به گوش می رسد.

سخنران دختر مرحوم میرزایی درباره ایشون سخنرانی می کنن. بلندگو را به زنی
که نزدیکش می رود می دهد. زن بلندگو را می گیرد.

زن پدرم یک شاعر و نویسنده متعهد بود.

صدای زن در صدای ماشین های خیابان گم می شود.

خیابان ولیعصر. روز. داخلی

ماشینی کنار خیابان پارک شده. دو مرد در آن هستن. ماشین های دیگر از
کنارشان رد می شوند.

سهیل چقدر دیگه منتظرش بمونیم؟

شهاب اون موقع گفت مراسم ختم دو ساعت دیگه تموم میشه.

شهاب به ساعتش نگاه می کند. پنج دقیقه دیگه دقیقاً همیشه دو ساعت.

سهیل خوب شد اومدیم بیرون.

شهاب من ترجیح میدادم اون تو می موندیم.

سهیل ولی من تتگی نفس دارم. جمعیت زیاد بود. نمی تونستم زیاد اونجا بمونم.

شهاب پس چطور تو اتاق تنگ و دخمه من بودی مشکلی نداشتی؟
 سهیل تو اتاق تو پنجره باز بود. هوای تازه از بیرون می اومد ولی تو اون سالن
 که همه نفس می کشیدن احساس نفس تنگی کردم.
 شهاب حالا که به خاطر تو اومدیم بیرون. اینجا پارک کردن ممنوعه. هی میرم
 دور می زنم و میام.
 سهیل این دفعه دیگه نریم دور بز نیم. صبر کنیم چند دقیقه دیگه پیداش میشه.
 شهاب واسه همین ماشین رو خاموش کردم.
 سهیل [با ناراحتی] چرا انقدر واسه همین واسه همین می کنی؟
 شهاب عادتمه.
 سهیل این عادت رو توی اتاقت نداشتی.
 شهاب نویسنده رو دیدم عادتم دوباره گل کرد!
 جمعیت سیاه پوش از یکی از کوچه های خیابان ولیعصر خارج می شود. دو مرد
 به جمعیت نگاه می کنند.
 شهاب اوناهاش. داره به طرف ما میاد.
 سهیل آره. دیدمش.
 سهیل در عقب سمت راست ماشین را باز می کند و زن سوار ماشین می شود.
 سهیل بریم.
 زن زود بریم. چون من خیلی کار دارم. باید دو جای دیگه هم برم.
 شهاب ما که راننده شما نیستیم.
 زن ولی من وقتی با شماها تو متن رانندگی می کنم اعتراض نمی کنم.
 سهیل خب شما نویسنده ای ما کلمه.
 زن این که دلیل نشد.
 شهاب ترمز ناگهانی می کند و با ماشین جلویی تصادف می کنند.
 شهاب [با ناراحتی] امروز خانوم نویسنده از متن اومده بیرون همه کلمه ها
 اعتصاب کردن.

سهیل پیرمرد گفت نرین بیرون وگرنه هر بلایی سرتون بیاد تقصیر خودتونه. ما به حرفش گوش نکردیم.

راننده ماشین جلویی یک مرد میانسال است که با عصبانیت دستش را وارد پنجره باز ماشین آنها می کند و یقه شهاب را گیرد.

راننده دوم حواست کجاس؟

شهاب به ماشینت که چیزی نشده.

راننده دوم [با عصبانیت] چیزی نشده؟ بیا بیرون نگاه کن.

شهاب و سهیل با هم از ماشین بیرون می آیند و شروع به چانه زدن با راننده دوم می کنند.

شهاب این که چیزی نیست.

سهیل فقط یه کم سپر عقب تو رفته.

راننده دوم یه کم؟ شماها به این (با اشاره دست به سپر عقب ماشینش) میگین یه کم؟ باید وایسیم تا پلیس بیاد.

شهاب ما باید زودتر بریم این خانوم (با اشاره دست به زن داخل ماشینش) رو برسونیم خونه اش.

راننده دوم نه. باید وایسیم تا پلیس بیاد.

حیات کتابخانه ملی [اکنون]. روز. داخلی

[مینا از جایش پا می شود و قدری قدم می زند. نسرین به او نگاه می کند. مینا دوباره روی نیمکت می نشیند]

مینا انقدر شبا می نویسم و روزا کتاب می خونم و از جام کم پا میشم که از نشستن زیاد پا درد گرفتم. دکتر گفته نباید زیاد یه جا بشینم و باید راه برم ولی نمی

تونم چون لازمه نوشتن یه جا نشستته. دکتر گفته اگه زیاد یه جا بشینم مشکل واریس پیدا خواهم کرد.

نسرین مادر بزرگ منم واریس داشت. بهتره مراقب باشین چون مریضی بدیه.
مینا از سرطان و سل که بهتره.

نسرین آره ولی وقتی می تونین جلوی مریض شدنتون رو بگیرین چرا نگیرین؟
مینا نمی تونم چون باید زیاد بخونم و بنویسم و باید یه جا بشینم.
دو مرد به آنها نزدیک می شوند.

شهاب [خطاب به مینا] خانوم نویسنده خوب شد پیدات کردیم.
سهیل دیگه اومدیم تو اکنون.

شهاب [خطاب به سهیل] بهتره بگی حالا اومدیم تو اکنون.

نسرین [با تعجب] مگه این دو تا با هم فرقی هم داره؟
مینا از نظر این دو آقا فرق داره.

شهاب بله. چون قرار ما با متن این بود که خانوم نویسنده رو دو جا پیدا کنیم.

نسرین [با تعجب] دو جا؟ کدوم دو جا؟
مینا منظورش اینجاس.

سهیل و یه جای دیگه.

نسرین کجا؟

شهاب تو مراسم ختم.

مینا [با تعجب] تو مراسم ختم؟ ختم کی؟

سهیل [خطاب به مینا] یعنی شما نمی دونین حالا کجا اکنون کجا؟

مینا با تعجب نگاهی به نسرین می کند.

مینا [خطاب به نسرین] من که متوجه منظورشون نمیشم. شما میشین؟
نسرین منم نه.

سهیل اکنون که اینجایم. شمام هستین. چه بهتر از این!

شهاب بریم سراغ اصل قضیه.

سهیل زودتر بریم تا یادمون نرفته.

شهاب [با عصبانیت] تا یادمون نرفته چیه؟ من که هیچ وقت یادم نمیره.

سهیل زودتر بگو تا خودش از یادم نرفته.

شهاب [با تمسخر] پس از یادت رفته.

سهیل ما اصلا واسه چی اومدیم اینجا؟

شهاب [با خنده] خوب شد تنها بدون من نیومدی اینجا وگرنه بی نتیجه باید برمی گشتی.

مینا [با تعجب] کدوم پیرمرد؟

سهیل منظورش متته.

مینا کدوم متن؟

شهاب متنی که تو دست شماس.

مینا تو دست من؟

سهیل نمیخواه انکار کنین.

مینا کتاب فیلم نامه را که در دستش است باز می کند و چند صفحه را ورق می زند. به یکی از صفحه ها که می رسد دستش را زیر چانه اش می گذارد و فکر می کند.

سهیل [با بی صبری] خب؟

مینا درسته. من از اون پیرمرد هم نوشتم.

سهیل دیدین راست گفتیم. پس چرا یادتون نبود؟

مینا چون متن رو خواستم تغییر بدم و آخر سر بدون تغییر گذاشتم موند ولی نمی دونم چرا فکر کردم حذفش کردم.

شهاب من می دونم چرا؟

مینا چرا؟

شهاب چون کلمه ها اعتراض کردن.

سهیل کلمه ها؟

مینا فکر می کند.

مینا درسته. یه شب اومدن سراغم. گفتن باید همون طوری که نوشتم بذارم بمونه.

سهیل پس یادتون بود که تغییرش نداده بودین.

مینا نه. از یادم رفته بود. نگفتین واسه چی اومدین؟

سهیل زودتر بگیم تا از یادمون نرفته.

شهاب [خطاب به سهیل] تو که حافظه نداری. از یادت

رفته انکار می کنی. [خطاب به مینا] اومدیم تا واسه مخاطبان منتنون معلوم بشه تو سطر اول از دل کی حرف زدین؟

سهیل [با تعجب] فقط واسه مخاطبا؟

شهاب [با عصبانیت] من و تو که باید بدونیم.

سهیل باید بدونیم؟

شهاب [با عصبانیت] چقدر کم حافظه ای. من و تو که از تو خود این متن داریم میایم پس باید بدونیم تو سطر اول فیلم نامه چی بود.

سهیل فکر می کند.

سهیل [خطاب به شهاب] راست میگی. یادم نبود.

شهاب [با تمسخر] تو که هیچ چی یادت نیس. [خطاب به مینا] خب نگفتین

تو سطر اول از دل کی حرف می زدین؟

مینا [با اشاره دست به نسرین] این خانوم یادشه.

نسرین نه. از یادم رفت.

مینا [با تعجب] به این زودی؟

نسرین بله. چون صحنه های منتنون هر کدوم توش یه سؤال بود که تو صحنه بعدی فیلم نامه جواب معلوم میشد و من یادم رفت شما تو صحنه اول از دل کی گفتین.

مینا آگه جواب رو بهتون بگم چون معما حل میشه بهتره من که نویسنده ام با این دو آقا که از توی متن اومدن برگردیم توی متن. شما [با اشاره دست به نسرين] ما رو از بیرون متن تماشا کنین. البته پیشنهاد من اینه که واسه فهمیدن این که کی از کدوم صحنه دلش به کی یا چی تمایل داره از صحنه آخر شروع کنیم بریم تا صحنه اول. البته پیش شما فقط آخر سر میایم.

نسرين جالبه.

شهاب من و سهیل هم موافقیم. فقط پیش اون پیرمرد توی باغ و نوه اش نمیریم.

مینا باشه. [خطاب به نسرين] پس ما میریم توی متن. شما ما رو تماشا کنین.

نسرين [با لبخند] باشه.

خیابان ولیعصر. ادامه [گذشته]

شهاب و سهیل در ماشین نشسته اند. هر دو به در خانه ای که شهاب ماشین را جلوی آن پارک کرده نگاه می کنند.

شهاب چقدر معطل می کنه.

سهیل پس کی میاد بیرون؟ دیگه حوصله ام سر رفت.

شهاب یه ساعتی میشه رفته تو. گفت فقط نیم ساعت صبر کنین.

سهیل شیطونه میگه بی خیال نویسنده. بریم.

شهاب نه. یه کمی دیگه صبر می کنیم.

مینا از خانه اش بیرون می آید و در را می بندد.

سهیل بالاخره اومد.

مینا به طرف ماشین آنها می رود.

مینا بریم.

سهیل این دفعه کجا؟

مینا خونه یکی از دوستانم.

سهیل باز ما رو می خواد بیرون معطل کنی؟

مینا نه. این دفعه فقط پنج دقیقه کار دارم. کتابش رو بهش میدم و میریم.

سهیل [با تعجب] کدوم کتاب؟ من که کتابی نمی بینم.

مینا کتاب جیبی مجموعه اشعار فروغ فرخزاده. تو کیفم گذاشتم.

شهاب نشونی دوستت؟

مینا خیابون جردن. ظفر.

شهاب ماشین را روشن می کند و پایش را روی گاز می گذارد. ماشین حرکت می کند.

سهیل نمی دونم چرا نگرانم؟

شهاب بیخود نگرانی. قرار نیست باز تصادف کنیم.

سهیل آینده رو همیشه پیش بینی کرد.

شهاب آگه مث دفعه پیش حواس منو پرت نکنی تصادف نمی کنیم.

سهیل من واسه تصادف کردنمون نگران نیستم.

شهاب پس خودتم می دونی که دیگه تصادف نمی کنیم.

سهیل من نگران یه چیز دیگه ام.

مینا [با تعجب] چی؟

سهیل نگران خود تصادفم.

شهاب باز که داری هذیون میگی.

سهیل باور نمی کنین یه اتفاقی برامون بیفته؟

شهاب نه.

آنها مسیر خیابان ولیعصر را در ترافیک زیاد ادامه می دهند.

سالن پذیرایی یک خانه. ادامه [گذشته]

مینا و همان مرد سخنان روی دو صندلی در سالن نشسته اند.

مرد امروز جشن بگیریم؟

مینا باشه. حتما.

مرد خیلی خوبه که داریم دوباره می نویسیم.
مینا منم خوشحالم که دوباره میشه نوشتن رو ادامه بدیم. همیشه فکر می کردم به آخر متن برسیم کار تمومه ولی حالا می بینم میشه از آخر متن به اولش رفت و نوشتن رو ادامه داد.

مرد نگفتین از چی می نویسین؟

مینا بمونه آخر سر بهتون میگم.

مرد ولی من میخوام همین حالا بدونم.

مینا از خودم و شما دارم می نویسم.

مرد از خودمون؟

مینا بله. اشکالی که نداره؟

مرد نه.

مینا شما دارین از چی می نویسین؟

مرد منم می خواستم آخر سر بهتون بگم ولی چون شما بهم گفتین منم بهتون میگم. من دارم از دیگران می نویسم.

مینا از دیگران؟

مرد بله. اشکالی که نداره؟

مینا نه. راستی نگفتین سخنرانی اون روزتون چطور بود؟

مرد منظورتون تو مراسم ختم آقای میرزاییه؟

مینا بله.

مرد خوب سخنرانی کردم.

مینا حیف که آخر سر اومدم. لابد مث همیشه حرفای مهم رو اول از همه گفتین.

مرد گفتین داری از خودمون می نویسین؟

مینا درسته.

مرد یعنی از اون مراسم ختم هم دارین می نویسین؟

مینا بله.

مرد یعنی از آقای میرزایی هم می نویسین؟

مینا بله. از اونم دارم می نویسم.

سالن سینما. ادامه [گذشته]

سالن سینما خالی از جمعیت است. شهاب در سالن سینما را که نیمه باز است باز می کند و همراه مینا و سهیل وارد سالن می شوند. روی سه صندلی کنار هم در ردیف وسط سالن می نشینند.

مینا چقدر تاریکه. فیلم هنوز شروع نشده.

شهاب جمعیتی هم در کار نیس. لابد میان.

سهیل بدون جمعیت که فیلم نمیذارن.

مینا ولی بیرون سالن پر از جمعیته. نمی دونم چرا تمایلی به اومدن تو ندارن.

سهیل همه بیرون وایسادن. شاید کلکی تو کاره.

شهاب تو باز شروع کردی؟

سهیل شمام می شنوین؟

شهاب [با تعجب] چی رو؟

سهیل خروپف.

مینا از کجاس؟

شهاب منم نمی شنوم.

سهیل ولی خیلی واضحه. از همین پشته.

سهیل سرش را به عقب برمی گرداند.

سهیل اینو نیگا. کجا رو واسه خواب گیر آورہ!

مینا و شهاب به عقب نگاه می کنند. دو ردیف عقب تر درست پشت صندلی سهیل

یک نفر به پهلو روی صندلی اش خوابیده.

مینا عجیبه ولی حتی یه نفرم از بیرون تو سالن نیومد. بیخود با عجله اومدیم تو.

سهیل بذار اول تکلیفمون رو با این خوابالو معلوم کنیم. [خطاب به مرد خوابیده] آقا این جا که جای خواب نیس.

سهیل صدایش را بلندتر می کند و جمله اش را تکرار می کند.

سهیل بلند نمیشه. عجب خواب سنگینی داره. الان بیدارش می کنم.

مینا نه. این کار رو نکن.

سهیل از جایش بلند می شود و به طرف ردیفی که صندلی مرد در آن است می رود.

شهاب سهیل عجب سمجی. بذار بخوابه.

سهیل دستش را روی شانه مرد می گذارد و تکانش می دهد.

سهیل آقا بلند شو. اینجا چه جای خوابه؟

مرد [با صدای خواب آلود] بذار بخوابم.

سهیل پاشو دیگه.

مرد [با عصبانیت] واسه چی بیدارم می کنی؟

مرد سرش را از روی صندلی اش بلند می کند.

سهیل چه تصادفی!

مرد اسم منو از کجا می دونی؟

سهیل می خواستم بگم چه تصادف جالبی! عجب قیافه ات ژولیده و لباست شیکه. اصلا به هم نمیاد!

مرد اسم رو از کجا می دونی؟

سهیل [با تعجب] اسمت رو؟

مرد آره. اسمم رو.

سهیل اسمت تصادفه؟

مرد اسم رو از یاد بردم. حالا دیگه آدما این جور صدام می کنن.

سهیل می خندد.

سهیل چه اسم مزحکی! لابد به خاطر ظاهرته.

مرد از جایش بلند می شود.

شهاب [خطاب به مرد] کجا؟

مرد می خوام از سالن برم بیرون.

مینا شما می دونین چرا از بیرون یه نفرم تو سالن نمید.

مرد واسه این که من هنوز اینجام.

مینا [با تعجب] به شما ربط داره؟

مرد بله. ضمنا اگه بدون من از سالن بیرون برین، اونایی که بیرونن بهتون

حمله ور میشن.

شهاب [با تعجب] چرا؟

مرد چون اونا اعتراض دارن که اسم منو هنوز تو متن درست نکردین. من یه

مرد معمولی نیستم. من باعث تصادف آدمای میشم.

سهیل کدوم متن؟

مرد متنی که این خانوم [با اشاره دست به مینا] نوشته.

مینا منظورتون فیلم نامه است؟

مرد بله.

مینا خب درستش می کنم.

مرد همین حالا درست کنین.

مینا درستش کردم. از حالا به بعد شما به اسم خودتون تو فیلم نامه من هستین.

سهیل یعنی به اسم تصادف؟

مینا بله. به همین اسم.

تصادف از شما ممنونم اما یه خواهش دیگه هم دارم.

مینا چه خواهشی؟

سهیل [خطاب به تصادف] قبل از این که خواهشت رو بگی من دو تا سؤال ازت بپرسم.

تصادف بپرس.

سهیل اول بگو چرا با دو اسم اومدی تو متن.

تصادف تصادف اسم منه ولی مرد که اسم من نیست.

سهیل به هر حال با این دو تا اومدی تو متن در حالی که تو فیلم نامه های دیگه همه فقط با یه اسم میان تو متن.

تصادف تو فیلم نامه های دیگه همه با اسم خودشون میان تو متن ولی قرار نیست که فیلم نامه این خانوم [با اشاره دست به مینا] مٹ فیلم نامه های دیگران باشه. در ضمن این متن با بقیه این فرق رو داره که این خانوم توش اومده. فرق دیگه اینه که تو فیلم نامه های دیگه ما می بینیم که از صحنه اول تا صحنه پایانی نوشته شدن ولی تو این متن می بینیم که دارین از صحنه آخر دارین میرین به صحنه اول. ما تو فیلم نامه های دیگه یه پایان بیشتر نداریم ولی تو این متی که هستیم ممکنه چند پایان داشته باشیم.

سهیل درسته. سؤال دومم اینه که تو کی از توی متن میری بیرون؟

تصادف وقتی تصادف کنم.

سهیل یعنی وقتی بمیری؟

تصادف آره. چون منم مٹ شماها آدمم. سئوالات تموم شد؟

سهیل آره. دیگه سئوالی ندارم.

تصادف حالا من خواهشم رو بگم.

مینا بگین.

تصادف ممکنه منم با خودتون ببرین صحنه اول؟

مینا اشکالی نداره.

سهیل [خطاب به مینا] چرا قبول کردین؟ ممکنه وجود این مرد برامون مشکل به وجود بیاره.

می‌نا امیدوارم که مشکلی به وجود نیاد.
شهاب منم امیدوارم.
سهیل اما من چشمم آب نمی خوره.
تصادف قرار نیست همه فقط به یه اسم بیان تو این فیلم نامه.
شهاب [با تعجب] ولی ما که فقط یه اسم داریم.
تصادف این تا زمانیه که اسم واقعی تون معلوم نشده.
شهاب اسم واقعی مون؟
تصادف بله چون یه نفر بین شماها هست که به اسم واقعیش نیومده تو متن.
شهاب کی؟
تصادف فعلا نمی تونم بگم. بعدا خودتون می فهمین.
شهاب می‌نا که نویسنده این متته. پس می‌نا نیست. می مونه من و سهیل.
تصادف بعدا خودتون می فهمین کیه.
شهاب باشه حالا که نمی خوای بگی اصرار نمی کنم.
تصادف حالا می تونیم از این سالن بریم بیرون.
می‌نا همین حالا؟
تصادف بله. همین حالا.
 همگی از سالن خارج می شوند.

خیابان جلوی سینما. ادامه [گذشته]

همان دو دختر جلوی سینما ایستاده اند. هر دو سرشان را برمی گردانند و به تصویر بازیگرهای فیلم معما نگاه می کنند.
دختر اول این فیلم با بقیه فیلمای خیلی فرق داشت.
دختر دوم آره. فیلم نامه اش متفاوت بود.
دختر اول مهم اینه که یه فیلم رو بشه از آخر به اول و از وسط به اول یا آخر هم دید.

دختر دوم باهات موافقم.

دختر اول به نظرم بهتره یه فیلم همه اش از اول تا آخر اجرا نشه.

دختر دوم درسته. این طوری فیلم از حالت خطی درمیاد. با ماشین میرسونمت خونه.

دختر اول باشه. ممنون.

هر دو به سمت اولین کوچه بالای ساختمان سینما می روند و وارد کوچه می شوند.

کافی شاپ. ادامه [گذشته]

همان دختر و دوستش در همان دو صندلی کافی شاپ نشسته اند. دختر از دفترش برای دوستش می خواند.

دختر یه موقع برام بت بود ولی حالا دیگه نیس.

دوستش به دقت به او نگاه می کند. دختر به خواندن خاطراتش از دفترش ادامه می دهد.

دختر چون اونی که می خواستم نبود. هنوز فراموشش نکردم ولی دیگه دوستش ندارم.

دختر سرش را از روی دفترش بلند می کند و به دوستش نگاه می کند.

دختر تو تا به حال کسی رو دوس داشتی؟

دوستش آره.

دختر کی بوده؟

دوستش پسر عموم.

دختر چرا باهات ازدواج نکردی؟

دوستش مادرم مخالف بود.

دختر چرا؟

دوستش چون از زن عموم خوشش نمی اومد.

دختر حالا دلم پیش یکی دیگه است.

دوستش کی؟

دختر یکی از همون کوهنوردایی که برات تعریف کردم باهاشون رفته بودم کوهنوردی.

دوستش هنوز می بینیش؟

دختر قراره هفته دیگه بازم با هم بریم کوه. این دفعه تعدادمون تو گروه کمتره ولی بازم من جوون ترین نفر گروهم.

دوستش خوش به حالت که انقدر فعالی.

دختر آگه دوس داری با ما بیا.

دوستش چه روزیه؟

دختر جمعه هفته دیگه.

دوستش متاسفانه نمی تونم چون مهمونی دعوتم.

دختر عیبی نداره. بمونه واسه یه فرصت دیگه.

دوستش چی می خوری برات سفارش بدم؟

دختر یه آب سیب.

دوستش واسه خودمم آب سیب می گیرم.

دوستش از جایش بلند می شود و برای سفارش به سمت پیشخان می رود. مینا به دختر نزدیک می شود و روی یک صندلی کنار او می نشیند.

مینا خیلی وقته منتظرمی؟

دختر فکر کردم زودتر میای. دیدم نیومدی واسه اش از دفتر خاوراتم خوندم.

مینا خوب کردی.

دختر چقدر دیگه باید براش از گذشته هام بگم؟

مینا دیگه لازم نیس بگی.

دختر [با تعجب] چرا؟

مینا [با خنده] چون ما داریم به سمت یه آینده خوب میریم.

دختر [با خوشحالی] یعنی می خوام بگی اون کوهنورد ...

می‌نا [با تعجب] مگه دوستش داری؟
دختر مگه نمی دونی؟
می‌نا الآن بهم گفتی.
دختر آره. ازت پنهان کردم.
می‌نا پنهان کردی که فیلم نامه ام عاشقونه نشه.
دختر نه به خاطر این ولی ...
می‌نا [با کنجکاوی] ولی چی؟
دختر ولی به این دلیل بهت نگفتم که فکر کردم خودت خواهی فهمید.
می‌نا [سرش را تکان می دهد] یادم باشه دفعه دیگه از شخصیت هایی که باهام صادق هستن بنویسم.
دختر یعنی فکر می کنی باهات صادق نیستم؟
می‌نا نه.
دختر مگه برات مهم بود بدونی؟
می‌نا اگه مهم نبود که اعتراض نمی کردم.
دختر ولی من از تو چیزی نمی دونم.
می‌نا این طبیعیه. چون تو توی متن منی نه من تو متن تو.
دختر حالا این دفعه فیلم نامه ات رو همین طوری پیش ببر دفعه بعد ...
می‌نا مگه می خوای دفعه بعد بازم بیای تو فیلم نامه ام؟
دختر دوم به میز آنها نزدیک می شود.
می‌نا اوومد. دیگه ادامه نده.
دختر دوم با تعجب به می‌نا نگاه می کند.
دختر [با اشاره به می‌نا] این خانوم نویسنده است. از ما می نویسه.
دوستش [با تعجب] از ما؟
دختر آره. از ما.

ارتفاعات پر برف البرز. ادامه [گذشته]

همه هشت نفر گروه به قله رسیده اند. شروع به پایین رفتن از کوه می کنند. به ارتفاعات پایین تر که می رسند چادر می زنند. همه داخل چادر می روند.

مینا خوب شد تصادف با ما نیومد.

شهاب آره. اگه میومد حتما یه اتفاق بد برامون می افتاد.

سهیل یا بهمن می اومد یا از کوه پرت می شدیم.

مینا این دفعه هشت نفری اومدیم بهتر شد. تعداد که زیاد باشه مشکلات هم بیشتره.

دختری که در کافی شاپ بود با پسری که کنارش نشسته حرف می زند.

دختر این دفعه با یه نویسنده هم آشنا شدین.

پسر خیلی خوبه. من که خودم نویسنده نیستم اما نوشتن رو دوس دارم.

دختر شاید یه روز شدین.

پسر شاید.

دختر نوشتن آدم رو آرام می کنه به خصوص اگه از دغدغه هاش بنویسه.

پسر منم دوس دارم نوشتن رو تجربه کنم ولی وقت نمی کنم.

مینا اگه روزا وقت نمی کنین شبا فرصت خوبیه.

پسر مشکل اینجاس که من خیلی از یه شهر به شهر دیگه جا به جا میشم و زیاد سفر میرم.

دختر ولی تو این مدت که سفر نرفتین.

پسر [با خنده] چون می خوام با شما بیشتر آشنا بشم.

شهاب پس به سلامتی ...

پسر اگه ایشونم [با اشاره دست به دختر] بخواد.

سهیل نظرتون چیه؟

دختر [با مکث] هنوز در موردش فکر نکردم.

شهاب ما میگی مبارکه.

می‌نا [با تعجب] از حالا؟

سهیل من که خیلی به این دو تا خوش بینم.

دختر [خطاب به می‌نا] شما درباره من چی نوشتین؟

پسر [با تعجب] درباره ما؟

می‌نا هنوز این موضوع رو ننوشتم.

دختر یعنی نمی‌دونین سرنوشتمون با همه یا نه؟

می‌نا از کجا بدونم؟

سهیل همه نویسنده‌ها می‌دونن آخر و عاقبت شخصیت‌های متنشون چیه.

می‌نا ولی من نمی‌دونم.

شهاب نه همه نویسنده‌ها. بعضی هاشون تا آخرین لحظه نمی‌دونن چی سر

شخصیت هاشون میاد.

سهیل تا پس فردا می‌رسیم پایین؟

می‌نا بستگی داره با چه سرعتی بریم پایین.

اتاق خانه. ادامه [گذشته]

مینا سرش را به طرف نقشه ای که در دستش است خم می کند و انگشت نشانه دست راستش را روی نقشه حرکت می دهد. نسرین به نقشه نگاه می کند. سپس انگشتش را روی نقطه ای ثابت نگه می دارد.

مینا اینجا تهرانه.

دوباره انگشتش را کمی روی نقشه جا به جا می کند.

مینا اینجا کتابخونه ملیه.

نسرین [با تعجب] از کجا می دونین؟ این که نقشه جهانیه. از تهران توش خبری نیس.

مینا می دونم چون حس ششم بهم میگه.

مینا انگشتش را کمی روی نقشه حرکت می دهد.

مینا اینم همون خیابونه که لوطی و اون پسر با میمونش بودن.

خیابان پهن. ادامه [گذشته]

تصادف به میمون نگاه می کند. ناگهان میمون شروع به پریدن و جیغ زدن می کند. مرد با خشونت زنجیر میمون را می کشد. میمون روی زمین می افتد. لوطی به طرف میمون که روی زمین افتاده می رود و او را بلند می کند.

شهاب و سهیل همراه مینا به تصادف نزدیک می شوند.

سهیل [با اعتراض] اینجا چه کار می کنی؟

مینا به من گفته بود میاد اینجا.

سهیل من فکر کردم دیگه نمیاد.

شهاب چرا دیگه نیاد؟

سهیل مگه یادت رفته؟ پیرمرد گفت اگه بریم دنبال خانوم نویسنده دچار مشکل خواهیم شد.

شهاب خب؟

سهیل [با ناراحتی] خب نداره. اگه بلایی سرمون بیاد تقصیر این تصادفه.

شهاب تو چقدر بهش بدبین هستی.

مینا منم مث شهاب خوش بینم.

تصادف این سهیل همه اش می خواد منو از شماها دور کنه. شماها گرسنه تون

نیس؟

شهاب چرا. من که خیلی گرسنه ام.

سهیل مینا خانوم شما چطور؟

مینا منم همین طور.

تصادف [خطاب به سهیل] حتما تو هم گرسنه هستی.

سهیل جوابی نمی دهد.

تصادف من میرم اون ور چهارراه چند تا ساندویچ بگیرم.

تصادف از آنها دور می شود. از خیابان وارد چهارراه می شود. یک تریلی و یک

دوچرخه سوار با سرعت از روبرو به او نزدیک می شوند. مینا و سهیل و شهاب

به آنها نگاه می کنند. تصادف به جلوی تریلی می دود.

سهیل چی کار می کنه؟

مینا نکنه بمیره.

سهیل حتما تصادف کرده.

شهاب [خطاب به سهیل] تو که از اولم دلت همین رو می خواست مینا و سهیل و

شهاب به طرف چهارراه می دوند.

هر سه نفر به چهارراه می رسند. تصادف با دوچرخه سوار روی زمین افتاده اند.

یک عابر [با تعجب] چی شده؟

سهیل [با تمسخر] تصادف تصادف کرده.

یک عابر [با ناباوری] مگه میشه؟

شهاب [خطاب به عابر] خودتون که می بینین.

مرد دوچرخه سوار از جایش بلند می شود. شهاب تصادف را از روی زمین بلند می کند.

تصادف [خطاب به شهاب] ممنون.

سهیل این که چیزیش نشده.

تصادف با ناراحتی به سهیل نگاه می کند.

تصادف گفته بودم یکی از شماها به اسم واقعیست تو این متن نیومده.

سهیل [با ناراحتی] چرت و پرت میگه. گوش نکنین.

شهاب [خطاب به تصادف] ادامه بده.

تصادف منظورم از اون فرد همین بی مروت بود.

شهاب [با ناباوری] منظورت سهیله؟

تصادف آره. خودشه.

مینا اسم قبلیش چی بوده؟

شهاب [با تعجب] مینا خانوم یعنی شما که اینو آوردین اینجا نمی دونین اسم قبلیش

چی بوده؟

مینا از کجا بدونم؟

تصادف اسم قبلیش مروت بوده. چون خودشم می دونه بی مروته اسمش رو عوض

کرده.

مرد دوچرخه سوار به طرفشان می رود.

مرد به خیر گذشت.

تصادف این دفعه بله.

مرد دوچرخه سوار به طرف دوچرخه اش می رود. آن را از روی زمین بلند می

کند. سوارش می شود و رکاب می زند. وسط چهارراه که می رسد یک ماشین از

پشت به دوچرخه اش می زند. دوچرخه سوار از دوچرخه روی آسفالت خیابان

پرت می شود. ماشین ها در چهارراه متوقف می شوند. مردم دور دوچرخه سوار

جمع می شوند. مینا و سهیل و شهاب به طرف جمعیت می روند. تصادف همان جا

سر جایش می ماند. بعد نگاهش را به طرف خیابان پهن برمی گرداند و به لوطی و پسر و میمون نگاه می کند. لوطی مشغول شمردن پول هایی ست که پسر در کلاهش جمع کرده. پسر در حالی که زنجیر میمون را در دست دارد به لوطی نگاه می کند.

اتاق خانه. ادامه [گذشته]

مینا و نرگس وارد اتاق می شوند.

مینا فکر نمی کردم به پسر عموی تیمور جواب رد بدی.

نرگس بایدم این طور میشد چون من دلم پیش محمود بود.

مینا حالا این محمود کی هست؟

نرگس پسر همسایه.

مینا پسر همسایه؟

نرگس آره.

مینا اگه دوستت نداشته باشه چی؟

نرگس نمی دونم. خدا کنه بهم علاقه پیدا کنه.

مینا اگه علاقه پیدا نکرد چی؟

نرگس با ناراحتی سرش را پایین می اندازد و فکر می کند.

نرگس نمی دونم چی میشه. خیلی نگرانم.

مینا نگرانی به خودت راه نده. زندگی همینه. امیدوارم بهت علاقه پیدا کنه ولی

اگه پیدا نکرد که آخر دنیا نیس. یکی دیگه پیدا میشه.

نرگس [با ناراحتی] از یکی دیگه نگین.

مینا باشه. نمیگم.

کلاس درس مدرسه. ادامه [گذشته]

معلم دفتر دختر را در دست دارد و به متن آن نگاه می کند. خودکارش را روی دفتر حرکت می دهد.

دختر [با ناراحتی] خانوم همیشه یه نمره بهتر بدین؟

معلم دفعه بعد از مادر بزرگت بهتر می نویسی نمره بهتر می گیری.

دختر خانوم من که واقعیت رو نوشتم.

معلم اشکال کار همینه.

دختر اما شما گفتین انشاء بنویسم نگفتین داستان تخیلی بنویسم.

معلم اعتراض نکن. هفده که نمره بدی نیس.

دختر از نمرات بقیه درس هام خیلی کمتره.

معلم تو عادت کردی همه اش بیست بگیری. این انشاء که امتحان آخر سال

نیس. تمرین می کنی نوشتنت بهتر میشه آخر سال نمره بهتر می گیری.

دختر باشه خانوم.

معلم دفتر را می بندد و آن را به دختر میدهد. سپس سرش را به طرف دفتر

بزرگی که روی میزش است خم می کند و اسم نفر بعدی را صدا می زند.

معلم جوادی.

دختر دیگری که روی نیمکت ردیف اول کلاس نشسته دستش را بلند می کند.

دختر بله خانوم.

معلم بیا انشات رو بخون.

دختر اول سر جایش می نشیند. جوادی از جایش بلند می شود و جلوی تخته سیاه

کنار معلم می ایستد. دفترش را باز می کند و آن را ورق می زند.

اتاق خانه. ادامه [گذشته]

دختر بچه با مادر بزرگش هنوز در اتاق هستند. پسر بچه با یک لیوان آب وارد

اتاق می شود. پسر بچه لیوان آب را به طرف مادر بزرگ می گیرد.

پسر بچه [خطاب به مادر بزرگش] بگیر مامان بزرگ.

مادر بزرگ لیوان را از نوه اش می گیرد و آن را سر می کشد. پسر بچه لیوان را از او می گیرد.

پیرزن مرسی مادر. الهی پیر شی.

پسر بچه از اتاق خارج می شود. بعد از چند دقیقه دوباره وارد اتاق می شود. روی زمین می نشیند و پایش را زیر کرسی می گذارد.

پیرزن خب بچه ها واسه امشب دیگه بسه.

دختر بچه مامان بزرگ ادامه بده.

پسر بچه آره مامان بزرگ قصه رو تموم کن.

پیرزن نه این قصه خیلی طولانیه. امشب تموم نمیشه.

دختر بچه پس کی تموم میشه؟

پیرزن چند روز دیگه.

پسر بچه یعنی خیلی طول می کشه تا تموم بشه؟

پیرزن پسرم حوصله کن.

دختر بچه آخه مامان بزرگ ما منتظریم این قصه زودتر تموم بشه یکی دیگه رو شروع کنی.

پیرزن مگه از این قصه خوشتون نمیاد؟

پسر بچه چرا مامان بزرگ. خوشمون که میاد ولی ...

پیرزن ولی چی پسرم؟

پسر بچه ولی این قصه خیلی طولانی شده.

پیرزن همه قصه ها که مٹ هم نیستن. بعضی هاشون طولانی تر از بقیه هستن.

پسر بچه باشه مامان بزرگ. ما صبر می کنیم تا خودت این قصه رو تموم

کنی یکی دیگه رو واسه مون شروع کنی.

جاده. ادامه [گذشته]

مینا و سهیل جلوتر از تصادف و شهاب در برف پیش می روند.

ناگهان شهاب روی برفها می افتد. تصادف از روی زمین پر برف بلندش می کند.
شهاب لباسش را تکان می دهد.

شهاب ممنونم.

تصادف مواظب باش بازم زمین نخوری.

شهاب حالا خوبه زمین یخ نزده.

تصادف آگه یخ زده بود سر می خوردیم و پامون می شکست.

شهاب و تصادف شروع به راه رفتن می کنند. مینا و سهیل منتظر آنها در وسط
راه ایستاده اند.

مینا شهاب زمین خورد.

تصادف آره. خوشبختانه چیزیش نشد.

سهیل [خطاب به تصادف] تقصیر توست که با ما اومدی.

تصادف ای بی مروت! بازم منو مقصر می دونی؟

سهیل معلومه که مقصر تویی. اون روزم که اون دوچرخه سوار با ماشین
تصادف کرد تقصیر تو بود.

تصادف تقصیر خودش بود که حواسش رو جمع نکرده بود.

شهاب منم آگه چند دقیقه پیش جلوی پامو نگاه می کردم زمین نمی خوردم.

سهیل [خطاب به شهاب] بازم طرفداری اینو کردی؟ [خطاب به تصادف] نفر
بعدی که براش نقشه کشیدی کیه؟

تصادف چه نقشه ای؟ حواستون رو جمع کنین زمین نخورین.

مینا من که حواسم به زمینم. فقط جلوی پامو نگاه می کنم.

شهاب مینا خانوم همیشه دفعه دیگه به جای زمستون این جاده رو تابستون بیایم؟

مینا انتخاب با من نیس.

سهیل پس با کیه؟

مینا با کلمه هاس.

سهیل خوب شد که ما این دفعه پیرمردی که متته رو ندیدیم.

مینا به جاش تصادف رو دیدین.

شهاب ولی این دو تا که یکی نیستن.

مینا یکی به جای دیگری اومده.

شهاب میشه نتیجه گرفت که متن خودش یه تصادفه؟

تصادف درسته. متن تصادفی به وجود میاد.

برف روی سر و صورتشان می بارد.

مینا بهتره به راه رفتن ادامه بدیم. تا صحنه اول متن دیگه چیزی نمونده.

سهیل آره. تا چند دقیقه دیگه می رسیم.

دوباره به راه رفتن در جاده ادامه می دهند.

کتابخانه ملی. ادامه [اکنون]

نسرین در حالی که بند کیفش را روی شانه اش انداخته در راهرو قدم می زند. مینا

به طرفش می رود.

نسرین بالاخره اومدی؟

مینا خیلی که دیر نکردم؟

نسرین چون قرارمون این بود که با هم خونه برگردیم صبر کردم تا بیای.

مینا پس خیلی منتظر شدی.

نسرین آره.

مینا من واسه این زمان رو حس نکردم که اتفاقات زیادی افتاد.

نسرین جواب معما رو پیدا کردم.

مینا چطوری؟

نسرین کتاب فیلم نامه را از کیفش درمی آورد. مینا با تعجب به کتابش نگاه می

کند.

نسرین کتابت رو روی نیمکت حیاط جا گذاشتی.

مینا راست می‌گی. انقدر عجله داشتیم که حواسم اصلاً به کتاب نبود. پس از تو کتاب دیدی.

نسرین آره.

مینا خب حالا بگو جواب معما چیه؟

شهاب و سهیل به آن دو نزدیک می‌شوند.

سهیل خوب شد این تصادف با ما اینجا نیومد.

شهاب ولی اون بیشتر راه رو با ما بود.

مینا ما به آخر راه رسیدیم.

شهاب البته اگه اولین صحنه رو آخرین صحنه در نظر بگیریم.

نسرین من دوس دارم راه رو ادامه بدیم.

مینا نگفتی جواب معما چیه؟

سهیل از کجا بدونم؟

نسرین کتاب فیلم نامه را به سهیل و شهاب نشان می‌دهد.

شهاب پس جواب رو می‌دونه.

سهیل خوب ما هم می‌دونیم.

شهاب [خطاب به سهیل] قضیه ما فرق می‌کنه چون مینا خانوم خودش این متن رو نوشته و من و تو توی متن بودیم.

نسرین من جواب این معما رو می‌دونم ولی بهتره بازم این راه رو ادامه بدیم.

سهیل چه جوری؟

نسرین من یه پیشنهاد دارم.

شهاب چه پیشنهادی؟

نسرین این دفعه منم باهاتون میام تو متن ولی دو به دو تقسیم میشیم. من و مینا خانوم یه مسیر رو میریم شما دو تا یه مسیر دیگه رو میرین.

سهیل چطوری؟

مینا همیشه این جوری قضیه رو تعبیر کرد که از صحنه وسط فیلم نامه شروع کنیم. من و نسرين از وسط فیلم نامه به سمت صحنه اول یعنی همین جا بیایم و شما دو تام از وسط فیلم نامه به صحنه آخر برین. من تو آخرین لحظه دوباره جواب معما رو از نسرين می پرسم.

نسرين باشه. این دفعه دیگه حتما جواب رو بهتون میگویم.

شهاب کدوم صحنه رو به عنوان صحنه وسط فیلم نامه انتخاب کنیم؟

مینا صحنه فتح قله وسط فیلم نامه است.

سهیل پس از اونجا شروع می کنیم. [خطاب به مینا] راستی چی شد که کتابتون پیش نسرين خانوم جا موند؟

مینا یادم رفت با خودم بیارمش.

نسرين یادتون نره که نویسنده همیشه از خواننده چند قدم عقب تره.

مینا رفتن از وسط متن به دو جهت مختلف یه امتیاز داره.

سهیل چه امتیازی؟

شهاب فکر کنم امتیازش این باشه که متن با دو صحنه متفاوت به پایان برسه.

مینا درسته. من همیشه دوس داشتم متنم دو پایان داشته باشه نه یکی.

نسرين [خطاب به مینا] با پیشنهاد من شما به خواسته تون می رسین.

مینا بله. همین طوره.

سهیل پس از صحنه قله شروع می کنیم. من و شهاب تو فیلم میریم به سمت صحنه آخر. شما و نسرين خانوم هم تو فیلم نامه از قله برمی گردین همین جا.

ارتفاعات پر برف البرز. ادامه [گذشته]

مینا و نسرين و سهیل و شهاب با یک مرد دیگر که راهنمای گروه است روی قله ایستاده اند.

مینا [خطاب به مرد راهنمای گروه] ما الان درست وسط متن هستیم.

مرد کدوم متن؟

- می‌نا** متن فیلم نامه من.
- مرد** مگه از منم توش نوشتین؟
- می‌نا** بله.
- سهیل** خوب شد این دفعه فقط خودمون اومدیم.
- مرد** البته بدون من نمی تونین بیاین.
- می‌نا** کوهنوردی همیشه راهنما می خواد.
- شهاب** ما تازه کاریم. هنوز خیلی مونده تا تبحر پیدا کنیم.
- مرد** می دونین من چند بار تا حالا این قل رو فتح کردم؟
- سهیل** چند بار؟
- مرد** حدس بزنین.
- شهاب** لابد چهل بار.
- مرد** بیشتر.
- می‌نا** پنجاه بار؟
- مرد** درسته.
- سهیل** [با حیرت] پنجاه بار؟
- مرد** بله. امروز پنجاهمین باره که به قلّه میام. سالی به طور متوسط سه بار میام.
- نسرین** واقعا فتح قلّه هیجان داره.
- مرد** هر بار هیجانش بیشتر از قبله.
- سهیل** چرا؟
- مرد** چون آدم با تجربه های قبلس مقایسه می کنه و دوس داره حس بیشتری این بالا بگیره.
- شهاب** من که هر بار میام رو قلّه مث باتری خالی شده دوباره از حس غرور کوه و تواضعی که بهم دست میده پر میشم.
- می‌نا** پایین که برسیم از هم باید جدا شیم.

شهاب باشه.

مرد برگردیم؟

شهاب باشه.

نسرین [خطاب به مرد راهنما] من بعد از شما میام پایین.

مرد باشه.

همگی از قله پایین می روند.

اتاق خانه. ادامه [اکنون]

مینا انگشت نشانه اش را کمی روی نقشه جا به جا می کند. نسرین به نقشه نگاه می کند.

مینا می دونی الان انگشتم رو کجای نقشه است؟

نسرین نه.

مینا رو سینما.

نسرین چرا اونجا؟

مینا چون شهاب و سهیل الان دارن از توی فیلم راه رو ادامه میدن.

نسرین ما کجا میریم؟

مینا انگشتمش را روی نقشه کمی حرکت می دهد.

مینا می میریم همون خیابون پهن که لوطی توش برنامه اجرا می کرد.

سالن سینما. ادامه [اکنون]

سالن سینما پر از جمعیتی ست که مشغول تماشای فیلم هستند. در فیلم سهیل و شهاب روی دو صندلی پشت میزی در یک کافه نشسته اند.

شهاب چی می خوری؟

سهیل آب پر تقال.

شهاب الان واست می گیرم.

شهاب به سمت پیشخان می رود.

سهیل سرش را به سمت میز کناری که پسری پشت آن نشسته می چرخاند. دختر مشغول نگاه کردن به خیابان از پنجره کنارش است. شهاب با یک لیوان آب پرتقال و یک لیوان شیر موز به طرف سهیل می رود. لیوان ها را روی میز می گذارد و روی صندلی اش می نشیند.

سهیل امروز هوا خیلی خوبه. یه چرخی بیرون بزنیم.

شهاب باشه ولی من فقط تا ساعت چهار می تونم باهات بمونم.

سهیل بعدش کجا میری؟

شهاب باید یه سر برم خیابون انقلاب چند تا کتاب بخرم.

سهیل من وقتم آزاده. می تونیم با هم بریم.

شهاب آگه وقت داری که خوب میشه با هم بریم.

سهیل الان ساعت چنده؟

شهاب نگاهی به ساعت مچی اش می کند.

خیابان پهن. ادامه [اکنون]

لوطی و پسر وسایلشان را جمع کرده اند. جمعیت متفرق شده. از تماشاچیان مینا و نسرین فقط آنجا مانده اند. پسر زنجیر میمون را در دستش گرفته و به مینا نگاه می کند.

لوطی [خطاب به پسر] بریم.

مینا صبر کنین.

لوطی چی کار دارین؟

مینا می خواستم بدونم شما همیشه این خیابون میاین؟

لوطی معلومه که نه. کار ما دوره گردیه. باید جاهای مختلف بریم وگرنه نمی تونیم نون بخوریم.

نسرین [با دست به پسر اشاره می کند] این پسر چند وقته براتون کار می کنه؟

لوطی این برادرزاده منه. چند سالی میشه. چطور مگه؟

نسرین همین طوری پرسیدم.

لوطی سوال دیگه ای ندارین؟

مینا نه.

لوطی [خطاب به پسر] بریم.

لوطی و پسر همراه میمون خیابان را به سمت چهارراه ادامه می دهند. مینا و

نسرین به دور شدن آنها نگاه می کنند.

خیابان جلوی سینما. ادامه [اکنون]

تماشاچیان در سالن مشغول دیدن فیلم هستند. سهیل و شهاب در فیلم جلوی سینما

ایستاده اند. جمعیت زیادی جلوی باجه بلیط فروشی منتظر باز شدن باجه برای

خرید بلیط هستند.

شهاب چقدر دیگه منتظر باید بمونیم تا بلیط فروش بیاد؟

سهیل فکر کنم تا یه ربع دیگه صبر کنیم بیاد.

شهاب فکر می کنی بهمون بلیط برسه؟

سهیل آره. حتما می رسه.

شهاب با این جمعیت؟

سهیل آره. سالن سینما همیشه جا زیاد داره.

شهاب نقش اول فیلم با کیه؟

سهیل فکر کنم با محمد رضا فروتنه.

شهاب نقش دوم با کیه؟

سهیل نمی دونم هنرپیشه نقش دوم کیه.

شهاب کارگردانش رو می شناسم. از بچه های محله مونه.

سهیل راستی؟

شهاب آره. همسایه چند ساختمون اون ورتر سمت راست ماست.

سهیل قبلا از دو تا فیلم دیدم. خوب بود.

شهاب من تا حالا ازش فیلم ندیدم. این اولیه.

مردی وارد باجه بلیط فروشی می شود و دریچه بلیط فروشی را باز می کند.

مردمی که در صف هستند به جلو می روند تا بلیط بگیرند. شهاب و سهیل آخر صف هستند. زنی بعد از سهیل در صف قرار می گیرد.

زن تا چه ساعتی بلیط میده؟

سهیل فکر کنم بعد از شروع فیلم هم بفروشه.

زن شما ساعت دارین؟

شهاب به ساعت مچی اش نگاه می کند.

شهاب ساعت هشته.

زن خوبه هنوز هوا تاریک نشده.

سهیل ساعتها رو تابستون به ساعت میکشن جلو. در واقع ساعت هفته.

زن شنیدم فیلم نامه این فیلم جدید و با بقیه فیلم نامه ها فرق داره.

شهاب فرقش رو هم می دونین؟

زن نه. فقط شنیدم فرق داره.

سهیل این فیلم نامه خطی نیس و از اول به سمت آخر فیلم نمیره.

زن تا به حال این مدلیش رو ندیده بودم.

سهیل ضمنا این فیلم دو تا پایان داره.

زن دو تا پایان داره؟

شهاب بله. این هم از نوآوری های فیلم نامه نویسه.

صف جلوی شهاب جلو رفته. شهاب چند قدم جلو می رود. سهیل و زن پشت سرش هم جلو می آیند.

زن فکر می کنین بلیط برسه؟

سهیل حتما می رسه.

جمعیت جلو می روند تا این که نوبت به شهاب می رسد. دو بلیط از بلیط فروش می گیرد و دو هزار تومان از جیبش در می آورد و به بلیط فروش می دهد. همراه سهیل وارد سینما می شوند.

اتاق خانه. ادامه [اکنون]

دو زن و دو مرد ایستاده مشغول گفتگو با هم اند. مینا و نسرين به آنها نزدیک می شوند.

مینا اینجا هنوزم فرش می بافن؟

زن اول بله. اما نه مٹ قدیم.

نسرين یعنی چطور؟

مرد اول سالی یکی دو بار فرش می بافن.

مینا الآن که وسایل فرش بافی اینجا نیس.

مرد دوم چون باید دوباره برن بخرن.

زن دوم طرح جدید برامون تازه اومده.

مینا سفارشی کار می کنین؟

مرد اول بله. فقط سفارش می گیریم.

مینا قیمت هر فرش چنده؟

زن دوم بستگی به نوع فرش سفارشی داره.

مینا از ابریشم هم می بافین؟

مرد اول بله. فرش ابریشم هم می بافیم.

مینا خیلی طول میکشه؟

مرد دوم الآن که تعدادمون بیشتر شده کمتر از قدیم طول می کشه.

مینا زنی به اسم نرگس می شناسین؟

مرد اول چند روزیه فوت کرده.

مینا فوت کرده؟

زن اول بله. دقیقاً یازده روزه. فرش باف ماهری بود.

مرد دوم همیشه گفت بهترین فرش بافمون بود.

زن دوم البته این او آخر دیگه کار نمی کرد.

نسرین چرا؟

مرد اول چشمش کم سو شده بود.

مینا شوهرش زنده است؟

مرد دوم چی کارش دارین؟

مینا می خواستم ببینم اگه زنده است باهش حرف بزنیم.

زن اول الآن اینجا نیس.

نسرین نیس؟

زن دوم رفته شهر.

مینا کی برمی گرده؟

زن دوم سه روز دیگه.

نسرین ما که تا سه روز دیگه نمی تونیم بمونیم. کار داریم.

مرد اول دیروز رفت گفت چهار روز بعد برمی گرده.

مینا شوهرش همون پسر همسایه شونه؟

زن دوم نه. با برادرزاده کارخونه دار ازدواج کرد.

نسرین کدوم کارخونه دار؟

زن اول عموی شوهرش کارخونه قند داره.

مینا پس وضعشون خوبه؟

مرد دوم وضع عموی شوهرش بله ولی شوهرش نه.

مینا مگه سهمی از کارخونه نداشت؟

زن اول نه.

نسرین واسه عموش تو کارخونه کار نمی کرد؟

مرد اول شوهر نرگس وقتی جوون بود با عموش دعواش شد. عموش از کارخونه بیرونش کرد.

زن دوم [خطاب به مرد اول] این چه حرفیه می زنی؟ هیچم این طور نیس. اون خودش نخواس با عموش کار کنه.

مینا ما دیگه باید بریم.

زن اول امشب رو مهمون ما باشین.

نسرین نه. ممنون. باید برگردیم.

مرد دوم به شوهر نرگس می‌گیم که اومدین ببینیش ولی نبود.

مینا باشه. ممنون. به ما تو شهر سر بزنین.

زن اول قبل از این که برین براتون چای بذارم.

مینا و نسرین به همدیگر نگاه می کنند. نسرین به علامت موافق سر تکان می دهد.

زن از اتاق خارج می شود. بقیه منتظر او می مانند.

سالن سینما. ادامه [اکنون]

مردم در سالن سینما مشغول تماشای فیلم هستند. شهاب و سهیل در فیلم در سالن سینما روی دو صندلی کنار هم نشسته اند و مشغول دیدن فیلم اند. به هم نگاه می کنند.

شهاب فکر کنم آخرای فیلمه.

سهیل نیم ساعت مونده تموم شه.

شهاب من هنوز نفهمیدم نقش اول فیلم درست راه پیدا کردن جواب معما رو داره میره یا نه؟

سهیل با راهنمایی نویسنده فکر کنم آره.

شهاب به پرده سینما نگاه می کند. سهیل هم سرش را به سمت پرده سینما برمی گرداند. دو مرد روی پرده نقش خود را بازی می کنند.

مرد اول تماشاچیها کی به سطر اول میرسند؟

- مرد دوم وقتی فیلم تموم بشه.
- مرد اول سطر اول متن کجاس؟
- مرد دوم سطر اول متن تو سالن سینما همون ردیف اول صندلی های سالنه.
- مرد اول یعنی تماشاچیا به ردیف اول صندلیای سالن سینما میرن؟
- مرد دوم آره.
- مرد اول پس جواب معما تو خود سالن سینماس.
- مرد دوم آره. جواب معما جلوی ردیف اول صندلیای سینماس. این قضیه یه معنی دیگه هم داره.
- مرد اول چه معنی ای داره؟
- مرد دوم معنی اش اینه که تماشاچیا خودشون بازیگرن و بخشی از فیلم رو بازی می کنن.
- مرد اول یعنی پایان فیلم رو تماشاچیا اجرا می کنن؟
- مرد دوم درسته.
- مرد اول تا حالا همچین مفهومی از سینما نداشتیم؟
- مرد دوم نه. این اولین باره که تماشاچیا نقش بازیگر رو به عهده می گیرن.
- مرد اول کی این قضیه رو می فهمن؟
- مرد دوم آخر فیلم وقتی می بینن بازیگرا خودشون تماشاچیاای فیلم هستن.
- مرد اول یعنی بازیگرای فیلم تماشاگر اون میشن؟
- مرد دوم درسته.
- سهیل نگاهی به شهاب می کند.
- سهیل منظورشون از بازیگرا من و تویم؟
- شهاب فکر کنم آره.
- سهیل منظورشون از تماشاچیا کیان؟
- شهاب مگه یادت رفته من و تو رو مینا توی متن فیلم نامه اش گذاشته؟
- سهیل نه. یادمه.

شهاب پس منظورشون از تماشاچیا اونایی هستن که فیلمی که از فیلم نامه مینا ساخته میشه تماشا می کنن.

سهیل من و تو چند نقش داریم؟

شهاب این طور که این دو تا میگن دو نقش.

سهیل چه نقش هایی؟

شهاب هم بازیگر هم تماشاچی.

سهیل من قبلا چیزی از سینما در سینما نشنیده بودم.

شهاب ولی حالا داری می بینی.

سهیل یعنی یه روز ما رو از فیلم نامه اجرا می کنن.

شهاب آره.

سهیل اون وقت از کلمه بودن درمیایم.

شهاب درسته.

سهیل من نقش تماشاچی رو بیشتر دوس دارم.

شهاب پس اینجا بمون و به تماشای این فیلم ادامه بده.

سهیل تو چی؟

شهاب من نقش بازیگر رو بیشتر دوس دارم.

سهیل یعنی؟

شهاب یعنی این که دیگه باید از هم جدا شیم.

سهیل نه. پیشم بمون.

شهاب نمی تونم. من ترجیح میدم تماشاچی نباشم.

سهیل ولی فعلا که هستی چون داریم دو تایی با هم این فیلم رو تماشا می کنیم.

شهاب من میرم بیرون سالن قدری هوای تازه بیاد تو ریه هام.

سهیل برمی گردی پیشم؟

شهاب نه.

سهیل برگرد. ازت خواهش می کنم.

شهاب باشه. چون اصرار می کنی برمی گردم ولی زیاد اینجا نمی مونیم.

سهیل باشه. منتظرتم.

شهاب از روی صندلی اش بلند می شود و به طرف در خروجی سالن سینما می رود.

تماشاچیان فیلم به سهیل که در فیلم در سالن سینما همراه تماشاچیان دیگر مشغول دیدن فیلم است نگاه می کنند.

کلاس درس مدرسه. ادامه [اکنون]

مینا پشت میز معلم نشسته. نسرین روی نیمکت ردیف اول کلاس نشسته و به مینا که مشغول ورق زدن دفتر کلاس است نگاه می کند. فقط آن دو در کلاس اند. مینا نگاهش را از روی دفتر به نسرین می دوزد.

مینا بیا انشات رو بخون.

نسرین دفترش را از روی نیمکتی که رویش نشسته برمی دارد و از جایش بلند می شود. جلوی کلاس کنار مینا می رود و دفترش را باز می کند. به مینا نگاه می کند.

نسرین قول میدی نمره خوب بهم بدی؟

مینا قول نمیدم. اگه خوب نوشته باشی خودت نمره خوب می گیری.

نسرین به دفترش نگاه می کند. چند ورق می زند و شروع به خواندن می کند.

نسرین باران می بارید. معلم در کلاس با تنها شاگرد خود تنها بود.

مینا به نسرین نگاه می کند.

مینا صبر کن.

نسرین سرش را به طرف مینا برمی گرداند.

نسرین چیه؟

مینا این که انشاء نیس.

نسرین پس چیه؟

مینا این یه داستانه.

نسرین خب من این جوری نوشتم.

مینا ادامه بده.

نسرین دوباره نگاهش را به دفترش می دوزد و به خواندن نوشته اش ادامه می

دهد. مینا نگاهش را به پنجره کنارش می دوزد. بیرون باران می بارد و قطره

های باران روی پنجره می غلتند.

نسرین نگاه معلم به پنجره باران زده است.

مینا صبر کن.

نسرین دوباره نگاهش را از دفترش به مینا می اندازد.

نسرین بله؟

مینا این که وضعیت خود ماست.

نسرین من نمی دونستم امروز بارون میاد. همین طوری نوشتم.

مینا ادامه بده.

نسرین لحظه ای بعد یک نفر در می زند.

یک نفر در می زند.

مینا بله؟

آن فرد از پشت در بسته کلاس جواب می دهد.

صدا می تونم پیام تو؟

مینا [خطاب به نسرین] ادامه بده.

نسرین دوباره خواندن نوشته اش را ادامه می دهد.

نسرین سرایدار مدرسه است.

مینا صبر کن.

مینا صدایش را صاف می کند و به در بسته کلاس نگاه می کند.

مینا کیه؟

صدا سرایدار مدرسه.

می‌نا چند لحظه صبر کنین.

می‌نا نگاهش را از در به نسرین می‌دوزد.

می‌نا [خطاب به نسرین] نمی‌دونستم آینده پیش‌گویی می‌کنی.

نسرین خودمم نمی‌دونستم.

می‌نا ادامه نوشته‌ات به کجا می‌رسه؟

نسرین به قتل.

می‌نا قتل کی؟

نسرین قتل یکی از شاگردای مدرسه کناری.

می‌نا همون دبیرستان پسرانه؟

نسرین بله.

می‌نا لابد سرایدار اومده این‌خبر رو به ما بده.

نسرین همین‌طور.

سالن پذیرایی‌خانه. ادامه [اکنون]

مردم در سالن سینما مشغول دیدن فیلم اند. در فیلم شهاب و سهیل روی دو صندلی

در سالن پذیرایی‌خانه نشسته اند. مردی به آنها نزدیک می‌شود و روی صندلی

کناری شان می‌نشیند.

سهیل میرزایی چرا انقدر دیر کردی؟

میرزایی داشتم دست و روم رو می‌شستم. زنم بهم خبر داد شما اومدین.

شهاب [با تعجب] میرزایی که مرده.

میرزایی درسته.

شهاب [خطاب به میرزایی] پس تو ... پس تو ...

میرزایی من روحشم.

شهاب چه طوری مردی؟

میرزایی خفه شدم.

سهیل بهتره بگی خفه ات کردن.

میرزایی می دونین دوس داشتم کی بمیرم؟

سهیل خودت بگو.

میرزایی وقتی دیگه متنی واسه نوشتن نداشته باشم.

سهیل بهتره بگی وقتی دیگه فکر تازه ای واسه نوشتن به مغزت نرسه.

میرزایی درسته.

شهاب پس می خواستی عمر طولانی کنی.

میرزایی ولی نشد. چند شب پیش خواب دیدم که ...

شهاب [با تعجب] مگه روح هام خواب می بینن؟

میرزایی آره.

سهیل چه اشکالی داره؟

میرزایی داشتم می گفتم چند شب پیش خواب دیدم که تو یه دبیرستان منو

کشتن.

سهیل کی کشته بودنت؟

میرزایی سرایدار.

شهاب چه آدم پستی.

سهیل قتل که تو دنیا فراونه.

شهاب آره. ولی قتل یه پسر دبیرستانی اونم بی دلیل.

میرزایی دلیل داشت.

شهاب چه دلیلی؟

میرزایی چون من عاشق دخترش بودم.

سهیل ولی تو که موقع مردن میان سال بودی.

شهاب راست میگه. تو دبیرستان رو مدتها پیش تموم کردی.

میرزایی گفتم که تو خواب دیدم.

شهاب ولی قتل تو که ربطی به اون سرایدار نداره.

میرزایی این فقط یه خواب بود. خودتون که می دونین منو به خاطر عشق
یه دختر نکشتن.

سهیل تو همونی نیستی که تو نمایش نامه بیضایی همه اش خوابای آشفته می
دیدی؟

میرزایی چرا ولی تو از کجا منو می شناسی؟

سهیل نمایش نامه اش رو مدتها پیش اجرا کرد. منم با دو تا از دوستانم رفتم دیدم.
شهاب دیگه وقتشه که بریم.

میرزایی کجا با این عجله؟

سهیل باید بریم به آخر فیلم برسیم.

میرزایی می خواین برین فیلم ببینین؟

شهاب می خوایم بریم آخر فیلم رو ببینیم.

میرزایی کدوم فیلم؟

سهیل [خطاب به شهاب] بهش بگم؟

شهاب نه. این فقط به زنده ها مربوطه.

میرزایی [با اعتراض] ولی من رازم رو به شما گفتم.

شهاب [با لبخند] روح ها از زنده ها دست و دل باز ترن!

اتاق خانه. ادامه [اکنون]

مینا و نسرین کنار یک زن مسن نشسته اند. زن روی زمین نشسته و به کوسن
قرمز رنگی تکیه داده.

مینا مادر بزرگتون چند وقته فوت کرده؟

زن دو ساله.

نسرین چند سالگی فوت کرد؟

زن صد و پنج سال عمر کرد.

مینا لابد غذاهای چرب نمی خورد.

زن نه. مادر بزرگم همه اش غذاهای ساده می خورد.

نسرین ماست و پنیر؟

زن بله. لبنیات می خورد.

مینا لابد گوشت قرمز کم می خورد.

زن بله. بیشتر مرغ و ماهی می خورد.

مینا شما یه برادرم دارین. درسته؟

زن داشتم.

نسرین مگه مرده؟

زن برادرم با ماشین تصادف کرد مرد.

مینا کی؟ کجا؟

زن ده سال پیش. تو جاده.

مینا خیلی سخته آدم عزیزاش رو از دست بده.

زن بله. امیدوارم شما داغ عزیزاتون رو نبینین.

مینا ما دیگه باید بریم.

زن به این زودی؟

نسرین دوستانمون منتظرن.

زن بازم بیاین این طرفا.

مینا باشه. خدانگهدار.

زن به سلامت.

مینا و نسرین از جایشان بلند می شوند. زن همچنان روی زمین نشسته است.

خیابان ولیعصر. ادامه [اکنون]

مردم در سالن سینما فیلم را تماشا می کنند. در فیلم شهاب و سهیل در خیابان

ولیعصر داخل ماشین نشسته اند و با هم حرف می زنند.

شهاب این دیگه آخر راهه.

- سهیل یعنی ماشین دیگه از این جلوتر نمیره؟
 شهاب نه. واسه همینه که خاموشش کردم.
- سهیل بقیه راه رو چطور بریم؟
 شهاب قرار نیس بقیه راه رو ما بریم.
- سهیل پس کیا میرن؟
 شهاب تماشاچیا.
- سهیل [با تعجب] تماشاچیا؟
 شهاب آره.
- سهیل چه جوری؟
 شهاب اونا خودشون پایان فیلم رو می سازن.
- سهیل من که حالیم نشد. بیشتر توضیح بده.
 شهاب ما باید به سطر اول متن مینا برگردیم.
- سهیل درسته.
 شهاب تماشاچیا این کار رو واسه مون انجام میدن.
- سهیل چطوری؟
 شهاب سطر اول متن مینا همون ردیف اول صندلیای سالن سینماس. جلوی این صندلیا جواب معما نوشته شده. وقتی فیلم تموم شد می تونن برن جلوی ردیف اول صندلی های سالن سینما رو ببینن. امتیاز این قضیه رو هم که می دونی؟
- سهیل خودت بگو.
 شهاب امتیازش اینه که بخش پایانی فیلم توسط خود تماشاچیا اجرا میشه نه ما.
- سهیل به نظرت الان مینا و نسرین درچه حالن؟
 شهاب حتما به بخش پایانی رسیدن.
- سهیل منظورت انتهای جاده است؟
 شهاب درسته.

جاده. ادامه [اکنون]

مینا و نسرین در انتهای جاده که به دشت سرسبزی می رسد ایستاده اند.

نسرین به انتهای جاده رسیدیم.

مینا خب من منتظرم جواب معما رو ازت بشنوم.

نسرین تو سطر آخر متن فیلم نامه از خواننده پرسیدین از دل چه کسی حرف می

زنین؟ ازش خواستین که به سطر اول متن بره.

مینا درسته.

نسرین تو سطر اول از دل خود تماشاچیا حرف زدین چون نوشتین: به خودم می

گویم باید یاد او را در دلتان زنده نگه دارم. کلمه دلتان یعنی دل تماشاچیا.

مینا درسته.

نسرین می دونین الان دل من نگران چیه؟

مینا نه. خودت بگو.

نسرین دلم نگران اینه که مبادا شهاب و سهیل به پایان فیلم نرسیده باشن.

مینا البته که رسیدن.

نسرین میشه بگین چه جوری؟

مینا یه پایان فیلم همین جاس که ما توش هستیم. پایان دیگه فیلم به عهده خود

تماشاچی هاست. اونا وقتی می خوان از سالن سینما برن بیرون به صدلیای ردیف

جلوی سالن که رسیدن جواب معما رو به صورت نوشته می تونن اونجا ببینن.

پایان دوم فیلم توسط خود تماشاچی ها اتفاق می افته. یک ماشین در جاده به آنها

نزدیک می شود. مینا دست تکان می دهد. راننده ماشین ترمز می کند و هر

دویشان سوار می شوند. ماشین از دشت سرسبز می گذرد.

سالن سینما. ادامه [اکنون]

تماشاگران مشغول دیدن بخش پایانی فیلم هستند. دو بازیگر زن در فیلم آن را با گفتن این جمله ها به پایان می برند:

نسرین دلم نگران اینه که مبادا شهاب و سهیل به پایان فیلم نرسیده باشن.

مینا البته که رسیدن.

نسرین میشه بگین چه جوری؟

مینا یه پایان فیلم همین جاس که ما توش هستیم. پایان دیگه فیلم به عهده خود تماشاچی هاس. اونا وقتی می خوان از سالن سینما برن بیرون به صندلیای ردیف جلوی سالن که رسیدن جواب معما رو به صورت نوشته می تونن اونجا ببینن. پایان دوم فیلم توسط خود تماشاچیا اتفاق می افته.

در فیلم یک ماشین در جاده به آنها نزدیک می شود. مینا دست تکان می دهد. راننده ماشین ترمز می کند و هر دویشان سوار می شوند. ماشین از دشت سرسبز می گذرد.

فیلم به پایان می رسد و چراغ های سالن سینما را روشن می کنند. تماشاگران با دیدن پایان فیلم به سمت در خروجی سالن می روند. از بین تماشاگران که به جلوی صندلی های ردیف اول سالن رسیده اند دو مرد با هم گفتگو می کنند.

مرد اول [با اشاره دست به نوشته ای که جلوی صندلی های ردیف اول روی کف سالن است] از روی این نوشته رد نشین.

مرد دوم چرا؟

مرد اول [با خنده] چون کسی از روی دلش رد نمیشه!

مرد دوم ولی من از روی این نوشته رد میشم چون تو زندگیم خیلی پیش اومده از رو دلم رد بشم.

تماشاگران از سالن خارج می شوند.

